اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که در این جا مطرح کردیم بحثی بود راجع به ادراکات اعتباری که مرحوم آقای علامه در کتاب اصول فلسفه در مقاله ششم آوردند، عرض کردیم برای احترام ایشان یک مقدار از مطالب خود ایشان را متعرض بشویم و خب مخصوصا هم ایشان حاشیه زدند، شاگرد ایشان و هم مطالب دیگری هست یک مقدار بحث را به اصطلاح خود من اگر حتی چند سال قبل هم ما گاهگاهی می گفتیم که ایشان ادراکات اعتباری نوشتند احتیاج به تکمیل دارد، مراد ما از تکمیل چون یک وقتی باید این ها را بیان می کردیم حالا فعلا دیگه، تکمیلش بیشتر روی این جهت است که متاسفانه این ادراکات اعتباری ایشان روی اعتبارات ادبی رفته است، تکمیلش به لحاظ حوزوی ما اعتبارات قانونی است، این در بحث اول هم یک مقدار راجع به این اعتبارات قانونی صحبت کردیم، این روز ها تصادفا دو تا بحث به هم متقارب شدند.

نکته سومی را که ایشان در این جا ما دیروز عرض کردیم و فرمودند نوشتند هر یک از این معانی وهمیه روی حقیقتی استوار است، این را ما در بحث اول هم توضیح دادیم در اعتبارات قانونی آن جا هم همین طور است، هم در اعتبارات ادبی و هم در اعتبارت قانونی این که باید یک حقیقتی را فرض کرد از آن معنای حقیقی ابداع کرد، اعتبار کرد، چیزی که نیست آن را قررا داد، این مطلب را عرض کردیم مثلا فرض کنید در هر چیزی که طبق خودش است مثلا شما می آئید در باب قاعده ید، حالا من مثال های قانونی بزنم قاعده ید، شما باید یک حقیقتی را فرض کنید روی این حقیقت چیزی را اعتبار بکنید، حقیقتی که در این جا فرض شده تصرف است، شخص در این مال تصرف می کند، این حقیقت است، چی می خواهید اعتبار بکنید؟ پس می گویید مالکش است، این شد اعتبار، همین که، آن مطلب فرض کنید می گوید شما حکم سیگار را نمی دانید مجهول است، این یک حقیقت است، می آید روی این جهل شما اثری بار می کند، می گوید حالا که مجهول است پس مباح است، ببینید این اعتبار می شود، خیلی راحت اعتبارات را، البته ایشان در

اعتبارات ادبی مثل شیر و انسان فرض کردند، شما می توانید بیایید روی اعتبارات قانونی و نکته دیگر، چون این ها نکات فراوان دارد نکته دیگر ضابطه اش باید یک سنخیت و ترابط عرفی بین این دو تا باشد، یعنی لذا سرّ مقبولیت اعتبار هم همین است، ما در بحث اول هم این توضیح را دادیم، همین مثالی که در بحث اول گفتیم حالا تکرارش می کنیم، فرض کنید کسی تصرف می کند، تصرف که امر حقیقی و واقعی است، وهمی که نیست، ابداع نیست، ابداعش ملکیت است پس مالک است.

آیا می توانیم با تصرف ابداع بکنیم پس ارث به او رسیده؟ ببینید بین تصرف و موروث بودن رابطه ای نیست، بین تصرف و از بازار خریدن هم رابطه ای نیست، اگر دیدید تصرف می کند پس می گویید این را از بازار خریده، امکان دارد چون اعتبار است اما مقبولیت عرفی ندارد یعنی به صورت کلی این هم یکی از قرائنی است در محاورات و صحبت ها و در عرف عام، وقتی می خواهد یک چیزی را اعتبار بکند و یک حقیقتی را ببیند یک چیزی که با او تناسب دارد مثلا آنی که تناسب با جهل دارد حکم ظاهری است، حکم واقعی تناسب با جهل ندارد، چرا؟ چون حکم واقعی تابع ملاکات است، مفسده و مصلحت است، عادتا علم و جهل تاثیرگذار در مصلحت و مفسده نیستند، من چه عالم باشم سیگار مضر است چه جاهل باشم سیگار تاثیر خودش را دارد پس اگر آمد گفت سیگار حلال است یعنی حکم واقعی است چون روی عنوان برده است، این عنوان دارای مصلحت و مفسده خاصی است که بعد از کسر و انکسار حلال می شود اما اگر گفت سیگار مجهول الحکم حلال است حکم ظاهری می شود، این ها ارتکازات ما است، یک تناسبی را می بینیم، یعنی یک نوع تناسبی بین آن مقدار حقیقی و مقدار واقعی که هست و بین آن مقداری که می خواهیم ابداع بکنیم یک نحوه تناسبی را می بینیم پس این مطلبی که ایشان فرمودند که باید مثلا یک حقیقتی باشد درست و کل اعتبارات حتی اعتبارات قانونی خود قانون، آن هم همین طور است.

پرسش: استاد قاعده ید این جوری که فرمودید اصل عملی می شود

آیت الله مددی: بله دیگه، بله اصل عملی محرز می دانیم، بعضی ها هم گفتند اماریت ندارد، معلوم نیست.

پرسش: مشهور روی اماریت است

آیت الله مددی: گاهی اماره اصطلاحشان شامل اصل محرز هم می شود، علامت و نشانه است نه طریقیت، خب معلوم است اگر دقت بکنید طریقیت ندارد خب، ممکن است دزدیده باشد، اگر بخواهد طریقیت پیدا بکند روی آمار خارجی که ما مثلا صد مورد از مواردی که تصرف می کرد را نگاه کردیم نود موردش مالک بود.

پرسش: من باب غلبه است دیگه

آیت الله مددی: همین، از این باب و إلا خود ید بنفسه ندارد و این غلبه مفید ظن است، ظن هم باید حجت باشد چون اصل اولی عدم حجیت ظن است اما اگر از راه اصل عملی آمدیم خیلی راحت است

پرسش: روایتی که هست که غالب اگر مسلمان هستند

آیت الله مددی: آن بحث ترتیب آثار است، آن جا هم اصل ظاهری است

پرسش: غلبه واقعا این جا حتی اطمینان به ملکیت می آورد، واقعا مردم را در کوچه بازار نگاه بکنید همین که افراد تصرف می کنند حکم به ملکیت واقعی آن ها هستند، شک و شبهه نمی کنند

آیت الله مددی: اگر این طریقیت داشته باشد و طریقیت عقلائی باشد بله. عرض کردیم وقتی دقت می کنیم ندارد

پرسش: ذهنش خالی باشد و شک و شبهه هایی باشد

آیت الله مددی: یعنی مثلا این جور باید بگوییم اگر تصرف می کند هفتاد درصد ملک است، بیست درصد را ما با حجیت تمام می کنیم مخصوصا روی تفسیر مرحوم نائینی، لذا ببینید مرحوم نائینی چرا فرض کنید خبر واحد را اصل عملی نمی گوید؟ اصلا باب حجج را چرا جدا کردند؟ چون در حجج کیفیت اعتبار در باب حجج این است، می آید می گوید شما آنی که نود درصد است حجت است، الان از خبر واحد برایتان از خبر ثقه هفتاد درصد آمد، آن حقیقت چیست؟ نود درصد است، این چقدر است؟ هفتاد درصد است. آن وقت نائینی می آید می گوید من این را نود درصد قرار دادم لذا حجیت در نظر ایشان تتمیم کشف است، چرا؟ چون در نظر ایشان مرحوم آقاضیا هم می نویسد، من این را چند بار گفتم، چون درست در عباراتشان فهمیده نشده این ها به عنوان شرح کلمات شیخ

نوشتند، آیا شیخ مرادش این هست یا نه آن بحث دیگری است، این ها زاویه دیدشان در حجیت کشف است، اصلا زاویه دید در حجیت کشف است، آن وقت آن را که اصل قرار می دهند کاشف تام است، آنی که ناقص است این را می آیند به کاشف تام می رسانند، کاشفش ناقص بود کاشف تام، هر جا تصرف در کاشف کرد این می شود اماره و تقیه، هر کجا تصرف در منکشف کرد می شود اصل عملی. اگر کاشف، این تفسیر را دقت بکنید! این ها لفظ عادی نیست، چون این ها را ممکن است شما فکر بکنید خود ما هم گفتیم قبول نکردیم که حجیت دائر مدار کشف باشد، توضیحاتش را عرض کردیم لکن این ها در تفکرشان حجیت تابع کشف است، کشف هم یعنی طریقیت به واقع، اگر آمد کاشف ناقص تام کرد یعنی روی کشف تصرف کرده، من می گویم شما همیشه مبانی را مطرح بکنید که قابل طرح نه فقط در دنیای اسلام، در دنیای خارج از اسلام هم باشد یعنی دانشگاه حقوق و استاد های حقوق این را بیایند قبول بکنند

پرسش: کشف آن جا مطرح نمی کنند

آیت الله مددی: اگر مطرح نمی کنند پس بیهوده مطرح نکنید.

مثلا مرحوم نائینی می گوید ایجاد کشف معقول نیست، چیزی که اصلا کشف ندارد بخواهد برایش کشف قرار بدهد تعبدا، معقول نیست یعنی صفر است، کاشفیتش صفر است اما تتمیم کشف معقول است. خب ممکن است شما بگویید چه فرق می کند؟ اگر بناست تصرف بکند ایجاد کشف هم باید معقول باشد، چرا مرحوم نائینی ایجاد کشف، تصریح می کند ایجاد کشف نمی تواند بکند، ایجاد کاشف، این ها مبانی ای است که می خواهم بگویم از این حوزه خودتان در بیایید در یک افق وسیع تری وارد بشوید، چطور می شود ایجاد کشف معقول نباشد اما تتمیم کشف معقول باشد؟ هفتاد درصد را می شود نود درصد قرار داد اما صفر درصد را نمی شود هفتاد درصد قرار داد، چه فرق می کند؟ اگر بنا به تصرف است چیزی که یک واقعیتی دارد در آن ابداع بکنید در آن جا چرا ابداع نمی کنید؟ لذا خوب دقت بکنید مباحث اصول ما یک چیزی نباشد که زائیده فکر ما باشد، اصولا ما این مطلب را ، همین اشکال ما هم به نائینی است، البته غیر از ما هم به نائینی اشکال کردند و این اشکال اصولا محل کلام است که شما بین این دو تا چطور تفکیک می

کنید؟ دیگه حالا این ها را نمی خواهیم تکرار بکنیم خیلی تا حالا گفتیم لذا ببینید خود تکلیف، می گوید این اقم الصلوة، واقعیتی که هست زید است، این زید انگیزه آب آوردن ندارد، می گویید برایم آب بیاور، شما چی ابداع کردید؟ این انگیزه را در او ایجاد کردید که در عبارت مرحوم آقا شیخ محمد حسین در بحث اول هم گفتم چون این را تکرار نمی کنیم، مرحوم آقا شیخ محمد حسین گفته بود النسبة الایجادیة للانبعاث، عرض کردیم نسبت نیست، خود ایجاد داعی است نه نسبت، نسبت بعد از ایجاد انتزاع می شود، یک امر انتزاعی است. ببینید پس این تحلیل شد؟ این تحلیلی که ما برای اعتبارات دادیم تمام وارد اعتبارات را به وضوح نشان می دهد، یک امر حقیقی است، یک امری که نیست شما آن را ایجاد بکنید، ابداع می کنید، اگر شما آمدید ایجاد انگیزه کردید اسمش حکم تکلیفی است، اگر آمدید آن چیزی را که خواستید اوصافی برایش آوردید حکم وضعی می شود که گفتیم اصولیین اهل سنت اسمش را اخبار گذاشتند، این که آب سرد باشد، شرط داشته باشد، وصف داشته باشد، می گوید این جنبه اخباری دارد، این ابداع ندارد لکن این هم جنبه ابداعی دارد، دیگه این ها را این قدر گفتیم که دیگه تکرار نکنیم و فرض کنید مثلا می گویید این را در نظر می گیرید یکی از تفاسیری که برای حکم هست همین است، یکی از تفاسیری که برای حکم هست خوب دقت بکنید این است که نه فقط انگیزه نیست، عهده شخص خالی بود، ذمه شخص خالی بود، شما در عالم اعتبار این را در عهده او می بینید، اضافه بر انگیزه ناز خواندن را در عهده او می بینید.

سه: حالا من چون همه این ها را سابقا توضیحات زیادی دادیم، تکرار می کنیم. اضافه بر این که بر عهده او می بینیم این را شما می خواهید این نماز خواندن باید در جامعه محقق بشود، این باید محقق بشود، این مسئله تشکیل حکومت درست می کند، این قوه اجرائی درست می کند، تنفیذی درست می کند لذا اگر شما آمدید تکلیف را فقط بعث دیدید یک نتیجه دارد، بعث و اشتغال ذمه دیدید این یک نتیجه دارد، بعث و اشتغال ذمه و تحقق در خارج، اصلا این را جزء آن می بینید یعنی وقتی می گویید روزه بگیر این نیست که فقط طرف را به روزه وادار بکند، اگر هم نگرفت خودش را وادار می کند انجام بدهد یعنی یکی از ادله ای که برای حکومت هست همین است که مراد از احکام فقط مجرد بعث نیست، این ها باید در خارج اقامه بشود، لیقوم الناس بالقسط، این قسط باید در جامعه

پیاده بشود، اگر خود شخص هم منبعث نشد و انجام نداد نیرویی باید بیاید آن را انجام بدهد، این که می گویند اگر روزه نگرفت تعزیرش بکن دوم، سوم بعدش هم قطع، این اشاره به این است، البته راه های دیگری هم دارد، یک راهش این است، این تمام این مباحث را باید یکی یکی بررسی کرد، ببینید تمام این نکات فنی به تفسیری بر می گردد که شما از اعتبارات دارید و آن مقداری را که شما اعتبار می کنید.

حالا من یک مقدارش را گفتم، خیلی طولانی است و قیاس بکنید چقدر مطالبی را که ما در اصول و قوانین دنبالش هستیم این است یعنی حقیقت مطلب این است و لذا من امروز هم در بحث اول عرض کردم حرف مرحوم آقاضیا که حکم و تکلیف عبارت است از ابراز اراده، ابراز اراده کافی نیست باید ببینیم چه ابداعی کرده، آن مقدار ابدعش فرق می کند، کم و زیاد دارد و لذا این تفسیر ایشان برای ابراز اراده انصافا تفسیر کافی نیست.

معنای سومی هم که ایشان نتیجه سوم،

نتیجه چهارم: این معانی وهمی در عین حال که غیر واقعی هستند آثار واقعی دارند پس می توان گفت که اگر یکی از این معانی وهمی فرض کنیم که اثر خارجی نداشته باشد از نوع این معانی نبوده و غلط حقیقی یا دروغ حقیقی خواهد بود.

یعنی این لغو است، البته عرض کردم این که اعتبار می شود چون اعتبار، ایشان چون از این راه نرفتند، یک چیزی نیست و شما ابداع می کنید خواهی نخواهی اضافه بر این که یک امر حقیقی را می بینید، یک رابطه ای می بینید این را به یک زاویه خاصی در نظر بگیرید و إلا ابداعتان لغو است چون وجود واقعی ندارد مثلا شما، البته ایشان هم باز هم مثالش در اعتبارات ادبی است، در اعتبارات ادبی بیشتر آن نکته ای که در نظر گرفته می شود عاطفی و احساسی هستند، در اعتبارات قانونی بیشتر دارای آثار خاص خودش است، مثلا اگر آمد گفت شما یک دانه، یک ارتکاب کاری در حج کردید که گوسفند هست، این مثال را اول زدم، یک: می خواهد بعث بکند شما یک گوسفند بکُشید، این یک جور است.

دو: یک گوسفند در ذمه شماست و به عهده شماست و بکُشید.

سه: یک گوسفند به عهده شماست و اگر دارید آن گوسفند باید کشته بشود، این سه تا ادعاست و سه تا اثر هم دارد یعنی نکته اساسی در باب اعتبارات قانونی این است که تا نکته در نظر نگیرد، تا اثر در نظر نگیرد اعتبار لغو است، اعتبار باطل است. نتیجه اش این است که اگر بعث صرف باشد، اگر مرد از مال او کفاره داده نمی شود، اگر بعث صرف باشد شخص دیگری برادرش از طرف او بدهد مجزی نخواهد بود چون او باید منبعث بشود، بعث یعنی او باید منبعث بشود، برادرش بدهد نمی شود، اگر ذمه بود اضافه بر این جهاتی که گفتیم که باید بدهد اضافه بر آن اگر نداد از اموالش خارج می شود، برادرش هم می تواند بدهد، اگر اضافه بر ذمه عین هم قائل شدیم اگر در قم فرض کنید در قم گوسفندی دارید این گوسفند از ملکش خارج می شود به فقرا داده می شود. دقت کنید! پس نکته اساسی این مطلبی که ایشان فرمودند باید اثر باشد آثار متعددی است، یکنواخت نیست لذا ما می گوییم بیاییم لسان دلیل را نگاه بکنیم چی می خواهد بار بکند. یک تکلیف واحد، الان به طور متعارف، این را هم متعارف بگویم تکالیفی که به افعال می خورد بعث صرف غالبا می دانند، نه همه شان. اشتغال ذمه به یک نحو خاصی است، چون یک وقتی این ها را توضیح دادیم دیگه تکرار نمی کنیم اما اگر تکلیف مالی باشد هم بعث است هم اشتغال ذمه.

اگر در جایی بخواهند بگویند تعلق به عین است باید قرینه خاصه اقامه بشود مثلا گفتند و اعلموا انما غنمتم من شیء فأن لله خمس، گفتند خمس نسبت اشاعه است، نسبت مشاع است، نسبت مشاع مناسب است که به عین تعلق گرفته بشود پس یک اصل اولی تکالیفی که به بدن می خورد تکالیف بدنی اصل اولی این است که در آن ها ابداع شده بعث، وقتی می گوید نماز بخوان شما را وادار به نماز می کند.

دو: تکالیف مالی وقتی می گوید شما مثلا باید این عوارض را بدهید تکالیف مالی طبیعتش ذمه است، طبیعت تکالیف مالی بعث صرف نیست، مال یک طبیعتی دارد و آن اشتغال ذمه است.

پرسش: همین ها هم مشخص نیستند.

آیت الله مددی: عرض کردم به طور متعارف می گویم.

سه: در جایی اگر تعابیری بکار برده شد که مناسب با تعلق به عین بود آن جا عین اراده شده اضافه بر آن دو تا، این ها قواعدی است که گذاشتند. حالا به قول ایشان این قواعد هم از اول اثبات بشود

پس این مطلب ان شا الله برایتان روشن شد، اصولا تا اثری در نظر گرفته نشود این ابداع لغو است. ابداعی در وجود نیست پس یک حقیقتی را باید نگاه بکند، یک امری را که می خواهد ابداع بکند و نیست نگاه بکند، رابطه بین این دو تا را نگاه بکند، این کیفیت ها را دارم عرض میکنم یعنی این مسائل در قانونگذاری الان کلا در سطح متعارف جهانی قرار گرفته است، این را هم نگاه بکند، آن اثر را هم نگاه بکند مقدار اثر، آن وقت این ابداع معنا دارد. این هم معنای چهارم.

این فقط فرق ما با مرحوم آقای طباطبائی، ایشان اثر را گفت دارای اثر باشد، اثر غیر واقعی، آثار واقعیه دارند. ما اصطلاحا اعتبارات ادبی را آثار واقعی نمی دانیم، آثار عاطفی و احساسی می دانیم. آثار واقعی را در اعتبارات قانونی می بینیم، اعتبارات قانونی آثار واقعی دارند اما اعتبارات ادبی آثار قانونی ندارند، فقط برای این که بترسد یا شوق پیدا بکند یا رغبت

پرسش: واقعیت که دارند، وجود دارند، به خاطر آن می گوید آثار واقعی

آیت الله مددی: آثار نه، یعنی ترس هست، می دانم ممکن است ترس پیدا نشود خب، چون ابداع است دیگه، ممکن است بگوید من نمی ترسم و این ابداع به زمان ها فرق می کند. الان شاید در غرب، در ماها شاید هنوز یک وضع، مثلا شیر، بچه چون از بچگی که بزرگ می شود شیر دیگه برایش ترسناک نیست، هر وقت می خواهد شیر ببیند یا باید پارک ملی ببیند یا برود باغ وحش شیر را ببیند، دیگه آن شیری که بخواهد برای او ترسناک باشد برای سابقین ترسناک بود، برای الان دیگه ترسناک نیست، شیر آن حالت را ندارد.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: می خواهم بگویم این چون اثر ندارد لذا جعل نمی کند، ابداع نمی کند لکن این ابداع آثار واقعی، به این معنا که این اثر حتما بار بشود نه، ممکن است نترسد

پرسش: به نحو علّی که مرادش نیست

آیت الله مددی: می دانم، انگیزه است اما در اعتبارات قانونی اگر انجام نداد دنبالش دارد، نکته این است

پرسش: آن همه جا نیست، آن هم در جوامع است، مثلا در جنگل آیا بین اقوامی که بدوی هستند

آیت الله مددی: قانون اگر آمد این است دیگه، یا زندان دارد یا گرفتاری دارد یا غرامت مالی دارد.

مطلب پنجم را یک مقدار تند تند بخوانیم:

این عمل فکری را طبق نتایج گذشته می توان تحدید کرد و گفت عمل نامبرده این است که با عوامل احساسی، این برای عوامل احساسی در حد اعتبارات ادبی خوب است نه قانونی.

حد چیزی را به چیز دیگری بدهیم به منظور ترتیب آثاری که ارتباط با عوامل احساسی خود دارند.

دیگه حالا معلوم شد ما با ایشان کمی اختلاف داریم. این مطلب ایشان که مطلب پنجم ایشان است مطلب کاملا صحیحی است و کاملا هم دقیق است و این همانی است که بعد هم ایشان می گوید و انصاف قصه این است که این اعطاء حد شیء لغیره، البته تصرف در یک حقیقت و یک امری که نیست آن را هست بکنیم، مراد آن که شامل همه بشود این است. حالا آنی که هست می کنیم یا حد است یا حکم است، این که ایشان در مثال ادبی مثال زدند این در حد است نه در حکم.

این ادراکات و معانی چون زائیده عوامل احساسی هستند دیگر ارتباط تولیدی با ادراکات و علوم حقیقی ندارند.

آن بحث معروف که نتیجه قیاس از مقدمات حاصل می شود و کیفیت حصول نتیجه از مقدمات. ایشان می خواهد بگوید در باب ادراکات اعتباری آن بحث نمی آید، مثلا العالم متغیر، کل متغیر، این چجور نتیجه می دهد که العالم حادث، آن بحثی که در این جهت دارند علیت و معلولیت اقتضاست، اعداد است، اعداده من البشر إلی آخر حرف ها. ایشان می گوید آن بحثی که در آن جاست در این جا نیست، آن نکته اش البته این مطلب ایشان درست است، چرا؟ چون این جا اصلا فرض بر این است که نیست، وقتی نیست دنبال چی بگردیم که علتش چیست؟ وقتی خودش نیست و لذا ما عرض کردیم این ها فرض این است که این ها کاری است که در ذهن

انجام شده، در نفس انسانی انجام شده و در این مقدار که در نفس هست این واقعیت دارد اما عرض کردیم آن واقعیتی را که در وعای اعتبار پیدا می کند بعد از ابراز است. این در حقیقت نیست.

و به اصطلاح منطق یک تصدیق شعری را با برهان نمی شود اثبات کرد. اصلا مفروض این است که با آن اثبات نکنند، آن چه که در این جا بیشتر مورد نظر می شود عبارت از یک امور روانی، امور اجتماعی، مثلا در یک جامعه ای به شیر تشبیه می کنند. می گویند یک کشیشی قطب شمال رفته بود فکر کرد که اگر جهنم این قدر داغ است مردم بی علاقه به جهنم نشوند، می گفت که جهنم این قدر سرد است که از قطب شمال سردتر است، یخش بیشتر است، برای این که در آن ها ایجاد احساس بکند یک جهنمی را برای آن ها تصور می کرد که با قطب شمال مناسب باشد. علی ای حال یا راست یا شوخی این یک واقعیتی است که این تاثیر و احساس تابع این نکته است، تابع برهان نیست و ما این را عرض کردیم این مطلبی را که مرحوم آقای طباطبائی فرمودند ما به یک بیان دیگری گفتیم و آن این که اصولا، البته ایشان که فرمودند ما این را در اعتبارات ادبی گفتیم، در اعتبارات ادبی آن تاثیر عاطفی مورد نظر است، می خواهد آن امر واقعیت داشته باشد یا نداشته باشد، حتی ممکن است آن مطلب دروغ هم باشد، به قول مرحوم شیخ بهائی (مبهم ۲۶:۲۸) بهر خدا. غرض ممکن است آن حرف حتی دروغ هم باشد، فرض کنید رستم ممکن است وجود خارجی ندارد، بهلول فرض کنید وجود خارجی ندارد یا قصه هایی که به ایشان نسبت دادند این در واقع دروغ باشد اما در ما تاثیر عاطفی را دارد.

می توانیم بگوییم فلانی رستم زمانه است، این تاثیر عاطفی، اگر مراد ایشان این هم بود خوب بود، شاید هم بعد گفته باشند چون بعضی عبارات ایشان را دو سه روز پیش خواندم، امشب نگاه نکردم که دقیقا در ذهنم باشد چی فرمودند، اجمالا مطالب ایشان در ذهنم است اما به ترتیبی که فرمودند در ذهنم نیست. عرض کنم خدمتتان که مطلبی که مطلبی که ایشان می فرمایند این درست است چون این ابداع است و لذا ما در بحث امارات، لذا ما یک نتیجه دیگری هم گرفتیم نمی دانیم حالا بعد ایشان این نتیجه را گرفتند یا نه، ممکن است در ادراکات اعتباری نتیجه یعنی اعتباری که شما کردید بر یک مقدار از واقعیت باشد اما خود واقعیت اوسع باشد اما در ادراکات حقیقی شما تابع واقع هستید نه تابع مقدار ادراک خودتان. فرض کنید اگر گفتید که شما جنگل هایی که در ایران است از

چوب فلان تشکیل شدند، این ممکن است بیست تا جنگل که دیدید، ممکن است در ایران ۲۵ تا جنگل، ۵ تای دیگه این طور نباشند، آن واقعیت به جای خودش محفوظ است اما در ادراک اعتباری اگر گفتید در این جا افراد دیگه نیستند، مثل جنگل است، همین را که گفت همین اعتبار می شود، زائد بر آن نیست پس این مطلبی که ایشان گفته که ادراکات اعتباری نتیجه طبیعی نیستند، البته عرض کردم ادراکات اعتباری مثل امور حقیقی یک رابطه می خواهد. انصافا بدون رابطه جعلش امکان دارد، ابداعش امکان دارد لکن انصافا در مستوای عقلائیه مقبولیت ندارد. اگر از تصرف آمد و فهمید ارث بودن یا خریدن، این را نمی شود ازش فهمید، انصافا این درست نیست.

مطلب هفتمی که ایشان فرمودند ممکن است این معانی وهمیه را اصل قرار داده و معانی وهمیه دیگری از آن ها بسازیم و به واسطه ترکیب و تحلیل کثرتی در آن ها پیدا شود.

این مطلب ایشان هم درست است، این مطلب هفتم ایشان هم درست است چون آن حقیقتی را که ما بخواهیم فرض بکنیم که از آن ابداع بکنیم خود آن حقیقت ممکن است ابداعی ما باشد مثلا ما صلوة را ابداع می کنیم، یک نوع تقرب خاص الی الله قرار می دهیم، بعد می گویم الطلاق بالبیت صلوةٌ، این نکته اش چیست؟ نکته اش این است که ما می توانیم عده ای از نُسُک دینی مثل صلوة قرار بدهیم عده ای را قرار ندهیم، یعنی ابداع دوم ممکن است بشود ممکن است نشود، مثل ابداع اول مثلا الان بنای فقها بر این است که اگر شما وارد مسجد الحرام شدید طواف به منزله صلوة است اما سعی بین صفا و مروه به منزله صلوة نیست، ببینید یک جا ابداع می کند یک جا نمی کند. این را چی بهش می گویند؟ می گویند سعی بین صفا و مروه استحباب ندارد فی نفسه، جز عمل حج و عمره است اما طواف استحباب دارد، می آید تصرف می کند، می گوید الطواف بالبیت صلوةٌ اما نمی گوید السعی بین الصفا و المروة صلوةٌ، یک ابداع از آن ابداع خودش می کند، این یکی دومی را ابداع نمی کند پس این به قول ایشان سبک مجاز از مجاز این در اعتبارات ادبی است و به تعبیر ما در اعتبارات قانونی. ممکن است یک چیزی را اعتبار بکند باز از روی او یک چیز دیگه ابداع بکند، می

شود. باز از روی آن سومی ابداع بکند، این امکان دارد، چرا؟ چون ابداع است و ترتیب آثار و نکات خاص خودش را دارد، ربطی به واقعیت ندارد.

پرسش: در این مثال ابداع اول و دوم کدام بود؟ اول کدام است؟ دوم کدام است؟ در مثال طواف

آیت الله مددی: ابداع اولی صلوة است که این مجموعه اعمال شما را قربان کل تقی، معراج مومن، بعد طواف را گفت صلوة است. بعد سعی بین صفا و مروه را گفت صلوة است. شما الان بعضی وقت ها ایام عمره هم می برند افراد را، می برند جمرات را ببینند، اگر جمرات را بردند آیا مستحب است شما رمی بکنید؟ حالا ریگ هم دستتان است، بنایشان به این است که رمی جمرات فی نفسه مستحب نیست، سعی بین صفا و مروه، طواف را نماز قرار می دهد، سعی بین صفا و مروه و رمی جمرات را صلوة قرار نمی دهد، عبارت قرار نمی دهد، این هم ابداع دست خودش است.

این تعبیر سبک مجاز از مجاز فقط در اعتبارات ادبی می آید، در اعتبارات قانونی نمی آید. بعد یک نکته ای دارد که بعد یک جمع بندی است که ان شا الله انجام می دهیم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین